



## امروز ده اسفند برویم یا نرویم



### منطقه نگار

در بنگازی، شهری که نیروهای قذافی از آن بیرون رانده شده اند، مردم در حال بنای یک ساختار اداری خودگردان برای مدیریت شهر هستند. گروهی که خود را ائتلاف انقلاب ۱۷ فوریه می نامد، و از پزشکان، وکلا، معلمان، اساتید دانشگاه، کارگران و دانشجویان تشکیل شده است، اکنون شورای شهر را به منظور مدیریت شهری تأسیس کرده اند

امروز روزنامه نگاران و خبرنگاران خارجی تحت پوشش امنیتی رژیم وارد طرابلس شده اند. در حالی که ما شاهد اخبار مربوط به آزاد سازی و کنترل شهرهای مختلف لیبی توسط انقلابیون می باشیم، سیف قذافی، پسر قذافی امروز اعلام کرد که همه چیز در لیبی تحت کنترل دولت می باشد، و آرامش به لیبی باز گشته است و همگان شاد و خوشحال هستند، و هیچگونه جنگ و خونریزی در کار نیست. یاد آور می شود که سازمان ملل و مدافعان حقوق بشر اعلام کرده اند که تا بحال حدود دو هزار نفر از معترضان جان باخته اند.

دادستان کل مصر ممنوعیت جروج حسنی مبارک، رئیس جمهور معزول مصر، و خانواده اش را از مصر صادر نمود.

بدنبال بازگشت رهبر اپوزسیون بحرین به بحرین، روز یکشنبه هزاران نفر از تظاهر کنندگان به خیابانهای منامه حضور یافتند.

نا آرامی ها به عمان هم کشیده شد. روز یکشنبه بدنبال حضور تظاهر کنندگان در خیابان، پلیس به سمت تظاهر کنندگان آتش گشود و ۶ نفر کشته شدند. تظاهر کنندگان ساختمانهای دولتی در شهر سوهر را به آتش کشیدند، لازم به ذکر است که سلطان قابوس بن سعید از سال ۱۳۴۹ در عمان بر مسند قدرت می باشد

نیستند اما در همین جنبش خون داده اند و هزینه داده اند و پیکار می کنند چه؟ و...» گفته هایی که برخی از آنها بسیار به جا هستند و بایستی حتمن بیان شوند. اما نتیجه گیری های آنان عجیب است. آنها می گویند که نروید اگر با این رهبری مخالفید. و بعد هم کسانی که به خیابان می روند را اعضای حزب سبز می نامند. قبلن هم می گفتند سیزده آبان نروید، نماز جمعه؟ کدام عاقلی برای اعتراض به حکومت به نماز جمعه رفته؟ عاشورا؟ مگر نه اینکه ما را همین اسلام بدبخت کرده است؟

این نگرش نیز اگر چه بحث هایی قابل تأمل مطرح می کند، اما مشککش در نگاهشان به مردم است. آنها هم مردم را مشتی آدمک می بینند و نه کنشگرانی که در هر لحظه در حال ارزیابی، سبک سنگینی، تحلیل، و تصمیم گیری هستند. آنها می خواهند نخ حکومتی ها را قطع کنند. نخ های اصلاح طلبان را.

### اما مردم می آیند، آنگونه که خود امکان پذیر می دانند

اما چنین نگرش هایی پوچ و خطاست. مردم عروسک هایی نیستند که با کنترل از راه دور کنترل شوند. مردم همواره قبل از هر کنشی یک فرآیند پردازش و تصمیم گیری دارند. آنها بسیار هوشمندانه از فرصت های بدست آمده بهره می گیرند تا مسیر خود را باز کنند. همانطور که هیچ یک از کتاب های دینی جمهوری اسلامی موفق نشد مردم را بنده ی حکومت الله سازد، الله اکبرهای حزب سبز هم نمی تواند آنان را بنده ی شوراها ی مخفی سازد. مردم امکانات خود را می سنجند، فرصت ها را می بینند و تجزیه و تحلیل کرده و کنش سیاسی خود را علیه این حکومت و برای دستیابی به جامعه ای آزاد و برابر سازمان می دهند. میزان پیشروی آنها به امکانات و توانمندی های آنان بستگی دارد. هرچقدر مجهز تر باشند، توانمندتر باشند، سازمان یافته تر باشند، دست آنها بازتر خواهد بود. اگر آنها سازمان ها و اتحادیه ها و احزاب نیرومند خود را داشتند مطمئنا محتاج چنین فرصت هایی برای ابراز و بیان خواسته های خود نبودند. در چنین پیکار نابرابری که مردم قهرمانانه ایستاده اند، بایست با تلاش بیشتر برای توانمند ساختن، متشکل تر کردن، مجهز کردن، نشر و توزیع آگاهی های سیاسی اجتماعی طبقاتی، و هر ابتکار دیگری، عرصه ی عمل جمعی را فراختر کرد.

مردم و جوانان معترض در خیابان ها درگیر جنگی بزرگ شده اند. آنها این را می دانند و برای باخت نیز به میدان نیامده اند. برای پیروز شدن بر جمهوری اسلامی، بایست مردم را قدرتمندتر ساخت، سازمان یافته تر، آگاه تر، و تهاجمی تر. هیچ آدمکی انقلاب نمی کند. اما مردم در حال انقلابند، در تمام خاورمیانه و نیز در ایران.

این نظام را فریاد می زنند.

### ب. حزب سبز:

پیش از این بیشتر از اصطلاح صنعت سبز استفاده می کردیم تا تمایز آن مجموعه ای که به مدد سایت ها و نشریات و امکانات خود، محصول معینی را تولید می کردند که مساوی با جنبش مردم در خیابان ها نبود را نشان دهیم. اینک اما به میمنت، آن مجموعه به یک حزب سیاسی تبدیل شده است. امرانامه خود را (منشور سبز) منتشر کرده و رهبری تشکیلات خود را نیز چیده است (شورای هماهنگی). این حزبی است که هدفش را بازگشت به قانون اساسی، قرائت رحمانی از اسلام، سهیم شدن در قدرت به منظور اجرای بخش های معطل مانده ی قانون اساسی، جلوگیری از شکل گیری سازمان ها و تشکلات رادیکال تر در درون جنبش و غیره بیان کرده است و با شیوه های مسالمت آمیز می خواهد حکومت را سر عقل بیاورد.

حزب سبز نیز نگرشی مشابه به مردم دارد. آنها فکر می کنند کافی است نخ های عروسک ها را در دست داشته باشند. در نتیجه حداقل صد سایت و نشریه راه انداخته اند و در همه ی آنها محتوایی یکسان را ارائه می کنند. از نظر آنها فقط بایست نخ های رقیبی وجود نداشته باشد. اگر همه ی فضای رسانه ای تحت اختیار آنها باشد، مردم حتمن با سرانگشت آنها کنترل خواهند شد. در نگرش آنها مردم قدرت تفکر، تصمیم گیری و کنشی مختص به خود ندارند. اگر زمانی شعار یاحسین میر حسین ندهند و به جای آن بگویند ما زن و مرد جنگیم جنگ تا بجنگیم حتمن نفوذی هایی نخ های آن ها را به دست گرفته اند. حزب سبز دلیلی نمی بیند که ببیند واقعن خواست های مردم چیست. ریشه مشکلات آنها کجاست، و آنها چه می خواهند. حزب سبز همان حرف خودش را تکرار می کند. «شمع و قرآن بیاورید و سکوت کنید و اسم ما را زمزمه کنید».

### ج. کناره جو ها:

دسته ی بزرگی از نیروهای سیاسی نیز وجود دارند که در بینش آنها مردم آدمک هایی در دست بازیگران بزرگند و نه انسانهایی کنشگر. «نروید. مگر نمی بینید که فراخوان را چه کسانی داده اند؟ چطور در زمان اعدام فرزاد کمانگر یا همین اعدام های ماه گذشته فراخوان ندادند؟ چطور اینهمه زندانی سیاسی وجود دارد، از منصور اسالو گرفته تا بهروز جاوید تهرانی تا ... (و متاسفانه چنان فهرست زندانیان سیاسی در ایران طولانی است که در هیچ نشریه ای نمی شود آنها را لیست کرد، به یک کتاب ویژه نیاز است)، اما فقط حصر موسوی و کروبی لایق فراخوان اعتراضی می شود؟ اصلن چه کسی گفته که این گروه رهبر جنبش مردم هستند؟ چه کسی آنها را انتخاب کرده؟ آیا همه ی جنبش در زیر عبای آنها است؟ پس دیگرانی که با آنها در یک حزب

ده اسفند. برویم یا نرویم؟ بعید می دانم این سئوالی فراگیر در میان آن دسته جوانان و مردمی باشد که در یک رالی بلند مدت دو ساله، بر سر تسخیر خیابان با یکی از بیرحم ترین حکومت های جهان درافتاده اند. همه می روند. اینکه چه اتفاقی بیفتد، بستگی به امکان ها و توانمندی های جمعی دارد.

اما مگر نه اینکه فراخوان را شورایی داده است که خود را شورای هماهنگی جنبش می خواند، دفتر و دستک دارد و هدف و تعریف، شورایی که همچون شورای انقلاب خمینی مشکوک است و جوانان، زنان، کارگران و فرودستان جامعه هیچ نماینده ای در آن ندارند؟ مگر شعارهای احمقانه ای چون یا مهدی، شیخ مهدی را پیش پای مردم نداشتند؟ مگر منشورشان همین قانون اساسی نیست که مردم در ۲۵ بهمن در هم شکستن آن را فریاد زدند؟ چگونه برویم؟ مردم چرا می روند؟ آیا همگان همچنان در توهم به قابلیت اصلاح این نظام به سر می برند؟

### دو نگرش نسبت به مردم

آیا مردم، انسانهای اجتماعی، عروسک هایی مطیع هستند که حرکات و رفتار آنها را عروسک گردان هایی تعیین می کنند که با نخ های ارتباطی خود، تو بگو سایت و تلویزیون ماهواره ای و رادیو و روزنامه و ... سررشته ی همه چیز را در دست دارند؟ یا اینکه مردم عروسک نیستند. انسان هستند و بر روی جریان ها و سیگنالی هایی که به آنها می رسد، کار می کنند و با بازاندیشی، تعابیر، بازتفسیر، و حتی طغیان علیه آنها، دست به کنش می زنند؟ شاید در وهله ی نخست این سئوال به سیاست بی ربط به نظر برسد. و تازه احتمالن همگان بر این باورند که معلوم است که همه نگرش دوم را می پذیرند؟ اما آیا چنین است؟

### الف. جمهوری اسلامی:

جمهوری اسلامی به قطع انسان ها را مشتی آدمک فرض می کند که کله شان را می توانی از هر چه بخواهی پر کنی. و برای اینکه از نسل ما انسانهایی مسلمان و مطیع بار بیاورد که به خرافه های آیات عظام ایمان داشته باشیم و حکومت آنها را به پرسش نگیریم، مبالغ بسی هنگفتی از پول نفت و نیز استثمار کارگران را به تبلیغات اسلامی خود اختصاص داد و سی سال مدام در تمام مدارس، کارخانجات، تلویزیون ها، مجلات و روزنامه ها، و ... تلاش کرد که آدمک های این محدوده ی جغرافیایی که ایران نام دارد را کنترل کند. نتیجه اش البته شکست بزرگی بود. بله همه ما آن کتاب های دینی و اخلاق و انقلاب اسلامی و غیره را خواندیم. اما هزار چیز دیگر هم خواندیم و زندگی اطرافمان را نیز دیدیم و آنچه که بر ما و جامعه ی ما می رود، حالا همه ی آنانی که مطابق دیدگاه جمهوری اسلامی باید پابوس ولی فقیه عصر می شتافتند، یکصدا سقوط



### نامه دختران موسوی در خصوص وضعیت پدر و مادرشان در هفته های اخیر

(توضیح: آخرین اخبار حاکی از آن است که نیروهای امنیتی رژیم موسوی و کروبی و همسرانشان را به زندان منتقل کرده اند)

به نام حق

آخرین بار که دیدیم شان دو هفته پیش بود، دور هم بودیم نه اینکه دلشاد که همهمه حزن و درد آسیب خوردگان این سالها جایی برای شادی ما باقی نگذاشته بود امامهر مادری و پدری آنقدر نزدیکمان بود که باور نمی کردیم که تنها سه روز بعد از ما دریغ شود این همه لطف.

غروب ۲۵ بهمن آخرین بار صدای مادر را شنیدیم، از پشت تلفن . یک خودروی ون کوچه اختر را بسته بود. فکر کردیم موقتی است شاید...فکر کردیم مگر می شود ۱۳ روز پشت دری ایستاد و به انتظارصدایی و اشاره ای که مادر و پدر هنوز هستند، زنده هستند، سالم هستند و دری و درهایی که هیچ وقت گشوده نشوند و چراغ های خانه ای که روشن نشوند دیگر.

یک هفته پیش به سراغشان رفتیم. خودروی ون به شکلی پارک شده بود که از کنارش یک کاغذ هم رد نمی شد. مردانی که از خودرو پیاده شدند، نقاب داشتند. آدامس می جویدند و در جواب سوال ما که براساس کدام حکم فرزندانی را ازیدین پدر و مادرشان محروم می کنید، پرخاش کردند: «به شما چه مربوط که حکم کجاست؟از کجاست؟از طرف کیست؟پرسیدیم در خودروی ون چند نفر هستید؟باز هم پرخاش که به شما چه مربوط؟ پرسیدیم شیشه های خودروی تان چرا سیاه است؟گفتند به شما چه مربوط؟»

واقعا به ما چه مربوط بود که پدر و مادرمان کجا هستند؟! به فاصله تنها ۷۲ ساعت، آنقدر غریبه شده بودیم!

تکیه زدیم به ماشین. غروب هم رسید.مردان نقاب دارمی پاییدند ما را.توی صورتمان زل می زدند و می کاویدند و جوابی هم نمی دادند. تاریکی شب که رسید چراغی روشن نشد. خانه همچنان تاریک و تاریک تر می شد.هیچ نشانی از زندگی هم نبود. نه صدایی...نه حتی کیسه زباله ای کنار در.

محافظان را هم مرخص کرده بودند. بازگشتیم. چند مرد هم دنبالمان. از بن بست اختر تا فروردین، سر پاستور پشت سر ما می آمدند. با فاصله ای آنقدر اندک که لابد صدای مان را بشنوند.

#### غربت امروز فرزندان موسوی و غریبی ما در زمان نخست وزیری موسوی

### عاطفه اقبال

چند لحظه پیش در سایت جرس نامه فرزندان آقای موسوی را میخواندم. نامه ای که مرا ناراحت کرد و به فکر فرو برد. با خود فکر کردم هرگز برای هیچ کس این دربردی و غریبی را نخواسته ام. ولی نتوانستم به غریبی پدر و مادر و خانواده های خودمان در زمان خمینی و نخست وزیرش آقای موسوی فکر نکنم و آه نکشم. فرزندان موسوی نوشته اند :

فکر کردیم مگر می شود ۱۳ روز پشت دری ایستاد و به انتظارصدایی و اشاره ای که مادر و پدر هنوز هستند، زنده هستند، سالم هستند و دری و درهایی که هیچ وقت گشوده نشوند و چراغ های خانه ای که روشن نشوند دیگر.

یک هفته پیش به سراغشان رفتیم. خودروی ون به شکلی پارک شده بود که از کنارش یک کاغذ هم رد نمی شد. مردانی که از خودرو پیاده شدند، نقاب داشتند. آدامس می جویدند و در جواب سوال ما که براساس کدام حکم فرزندانی را ازدیدن پدر و مادرشان محروم می کنید، پرخاش کردند: «به شما چه مربوط که حکم کجاست؟از کجاست؟از طرف کیست؟پرسیدیم در خودروی ون چند نفر هستید؟باز هم پرخاش که به شما چه مربوط؟ پرسیدیم شیشه های خودروی تان چرا سیاه است؟گفتند به شما چه مربوط؟»

واقعا به ما چه مربوط بود که پدر و مادرمان کجا هستند؟! به فاصله تنها ۷۲ ساعت، آنقدر غریبه شده بودیم!!

و من به تابستان سال ۶۰بازگشتم. دوران طلایی

فردا شب بازگشتیم.این بار از سر کوچه ی خورشید، کوچه ی کناری هم راه مان ندادند. در جواب سوال های معمول که هر فرزند نگرانی حق پرسیدن دارد یا سکوت کردند یا پرخاش.

باران می بارید و روشنایی خیابان پاستور فقط برق های دستگاه جوشکاری بود. همان که دری به سیاهی این روزهایمان را سر کوچه اختر جوش می داد. از پیاده روی مقابل که رفتیم ببینیم چه می گذرد، دو مرد مانع شدند. توهین کردند. گفتند یک سال شما تاختید و حال نوبت ماست، بازهم مردان نقاب داشتند.علاوه بر خودروی ون، دری بزرگ و آهنی. بدتر از میله های زندان سر کوچه جوش می دادند.

می گفتند: حقشان است و ما نمی خواستیم بحث سیاسی کنیم. ما تنها فرزندانی نگران بودیم. گفتند این یک سال هم اگر کشتیم، خوب کردیم که کشتیم. ما کشتیم ، چون آنها را که کشتیم، آدم نبودند. صورت ندا و سهراب و محسن روح الامینی مقابل چشمانمان آمد. و باز صورت و صورت به خون غلغیده یاران دیگر وعلی و خانواده اش. تاله های مادرانه در گوشمان می پیچید. و صبر دردمندانه عمه بر پیکر علی و مادران بر مزارها. این چه کسی بود که می گفت آدم نبودند، آنها را که کشتیم! گفت : «الله اکبر گفتن هایتان هم دروغ است.»گفت و گفت و گفت. اسلحه نشانمان دادند و باز هم رانند ما را.

در جواب اصرار ما برای خواستن دلیلی، گفتند «زنگ می زنیم نیروی انتظامی بیاید و همه شما را ببرد.»در آن خیابان بلند، گویی درختان بی برگ فریاد می زدند به کدامین گناه؟ فریاد می زدند که دختران آب و آتش را پدر و مادری از جنس کوه و سرو و گلهای یاس سالهاست که از ترس رهانده اند.

بچه ها بی تابی می کردند.کودک دو ساله می خواست به عادت معهود فاصله کوتاه کوچه خورشید و اختر را بدود و اسم پدربزرگش را صدا کند و آن لبخند دردمند و بیگناه و آن دستهای گرم و مهربان در آغوشش بگیرد . بهانه می گرفت.آن دیگری ،هفت ساله، گوشه ای کز کرده بود و ابراز دلتگی می کرد و می گریست. دوربین هایشان مدام از این صحنه ها عکس می گرفت .تا حتی کودکانمان نیز بسان دشمنی در دخترشان برای تهدید و روز مبادا گنجانده شوند!

بازهم چراغی توی خانه روشن نبود.هیچ نشانی که دلگرم مان کند که پدر و مادرمان هنوز توی خانه هستند، اگرچه محصور و به ناقح ... و صحبت از حق چه این روزها دشوار است!

به مامورانی که مانع ورود ما شده بودند گفتیم که می

خواهیم تا سر کوچه برویم . گفتند می خواهید کوچه را ببینید که چه؟ اصلا کوچه چه مفهومی دارد ؟ گفتیم کوچه ی اختر یعنی خانه ی پدر و مادر.خانه ی ما . کوچه یعنی ردپای خسته مادری که به اندازه تمام جهان درد داشت . پدری که دلش برای فرزندان ایران می تپید . برای ما یعنی تمام لحظات امنیت.یعنی بهشت. یعنی بوی خدا، یعنی عطر یاس های کنار جانماز پدر، یعنی درد مشترک.

آن شب به تلخی و سنگینی گذشت...

آن لحظه نفرین هم نکردیم .به ما گفت بودند نفرین نکنید که این جهان آه کشیدیم. خدا ناظربود. ناظر این ظلم و بی منطقی. ناظر تپیدن دل های مضطرب ما، بی تابی بچه های کوچمکان توی سرمای شبانگهی زمستان.

دو شب ما که دستمان از همه جا کوتاه بود و نمی دانستیم دادمان را از کدام بی داد گری بخواهیم نیمه شب عازم خیابان پاستور شدیم.

دری غول پیکر و سیاه سر کوچه گذاشته بودند. با یک محفظه کوچک که آن هم بسته بود و در از بیرون قفل شده بود . از گوشه در می دیدم . سه ماشن توی کوچه پارک شده است بعد از در زدن های طولانی مردی با نقاب از پشت در گفت چه می خواهید؟

چه می خواستیم جز خبری، نشانی، از بودن پدر و مادر در خانه، از سلامت آنها. از اینکه غذایی می رسد به آنها؟ اگر می رسد سالم است اصلا؟ ما بودیم و تجربه تلخ سالها حوادث نگران کننده.

جوابمان را ندادند. بازهم تهدید کردند که می گویم پلیس بیاید ببرندتان، توهین، قضاوت و سکوت:

پدر و مادر خودتان هم بود، همین داستان بود؟ آنها چه کرده اند؟ جز طلبیدن حق؟جوابش فحاشی و بی احترامی است؟ جواب هشت سال نشسته خوابیدن پدر در سالهای جنگ، مبارزه درسالهای جوانی و میانسالی و دلسوزی در پیری این است؟ چه بی رحم است و فراموشکار این روزگار! که این تنها قسمت پدر و مادر ما نیست که سهم مادران و پدران دردمند بسیاری است که پاسخ حق جویی خود را چنین ناجوانمردانه دریافته اند. و گلوله ها و تازیانه ها بیش از درد ما راوی این داستان تأثر برانگیزند.

باری دیگر باز برای سراغ گرفتن و خبری هرچند کوچک از سلامتی پدر و مادرمان به پاستور رفتیم. این بار حتی منفذ باریک میان دو لنگه در فلزی را هم با ورقه ای آهنین پوشانده بودند. اصلا از سر خیابان هم راهمان نمی دادند. گفتند دستور این است که خانواده موسوی حق ندارند وارد پاستور شوند! آی ی ی حق! تو چه واژه مظلومی هستی! مظلومتر از خانوادههای داغدار شهیدان و دل نگران اسیران!

همسرم و دل من هنوز هم که به او فکر میکنم ریش ریش میشود. عفت خواهرم میگفت : در وسط چهار راهی در تهران با همسرم و دو دختر کوچکم در ماشین بودیم. جایی را نداشتیم. از شمال تازه برگشته بودیم و می اندیشیدیم که به خانه چه کسی امشب میتوانیم برویم ولی کسی را نمی یافتیم. ناگهان در سر چهارراه همسر تو را یعنی محمود را دیدیم. با یکی از دوستانش بود و رنگ به چهره نداشت. سوار ماشین شدند و محمود گفت مدتها است که در خیابان می خوابیم و چند روز است غذا نخورده ایم .

خواهرم میگفت: محمود میگردن شدیدی داشت و گفته که فقط با معده خالی این چند روز قرص مسکن خورده ام. آنشب با خواهرم و خانواده اش به رستورانی رفته و غذا خورده بودند و این آخرین دیدار خانواده ام با همسرم بود . او بعد از چند روز در خیابان دستگیر شد و به زیر شکنجه رفت ولی لب از لب نگشود. برای همین لاجوردی جلاد روی برانکارد او را به میدان تیر برد.

و من چه غریب بودم وقتی خبر تیرباران او را در زندان شنیدم. وقتی خبر کشته شدن برادرم را شنیدم. وقتی خبر سخته پدرم را در زندان جایی که کاری از دستم بر نمی آمد شنیدم و وقتی خبر دربردی خانواده ام را می شنیدم. وقتی خبر تیرباران بهترین جوانان فامیل را یکی یکی در زندان می شنیدم.

من و ما چه غریب بودیم. زمانی که در اوین تا سیصد گلوله کلت برای تیر خلاص را هر شب می شمردیم و در قلبهایمان فریاد میزدیم : به چه گناهی!!

وقتی دو تن از دوستان برادرم را که ۱۶ سال بیشتر نداشتند، ”محمد حاج حسنی“ و “ بیژن کامیاب شریفی ” اعدام کردند. وقتی محمد کوچک شب اعدام از اوین به پدر و مادرش زنگ زده و گفته بود تمام مادر بدنم خونین است. آیا با بدن خونین می توانم نماز آخر را بخوانم؟! آه که

بالاخره با اصرار تا سر کوچه رفتیم و از باریکه نیم سانتی که باز بود با زحمت توی کوچه را نگاه کردیم.پشت این در سیاه فلزی یک در بزرگ آهنین دیگر هم نصب کرده بودند! موازی همان یکی که قبل تر بود . این همه ترس و پنهان کاری برای چیست؟! این همه در آهنی و حفاظ و قفل برای چیست؟ این مردان نقاب پوش بدون حکم به دستور چه کسی پدر و مادری را در پس درهای آهنین پنهان کرده اند؟ آفتاب زندگی ما را ؟ مگر نه اینکه آفتاب طلوع می کند نوازشگر و مهربان تا صبح دل انگیز ظهور؟ آیا ماموران امنیتی با هویت ناشناس در دفتر کوچک کار پدرم سکنی کرده اند؟ دفترش را غصب کرده اند؟ خانه اش را غصب کرده اند؟ نوه ها و فرزندان و دامادها را محروم کرده اند از دیداری و گرفتن خبری.

بدون حکم قضایی، بدون احترام. بدون شفافیت. که مارا صد البته نیازی به احترام کسی که پدر و مادرمان را در حصر کرده است نیست. کسی که مایل است مخوف و پر شهروند منهم عادی که سلامتش تایید می شود و سلامت غذا و دارویش نیز مشخص است، در آن رعایت نشده است. شجاعت این را ندارند که بگویند از کدام مافوق دستور می گیرند؟ شجاعت این را ندارند که نقاب هایشان را بردارند و با فرزندان این دومحصور روبرو شوند.

روزی خیابان پاستور. کوچه اختر برای ما خانه اولمان بود. پر از سادگی و صفا و مهربانی و احترام ! ۱۱۰۰ متر نبود! قصر هم نبود! یک خانه دوست داشتنی قدیمی با گلها و درختهایی که پدری شاعر و نقاش کاشته بود با عطر پرده کعبه که از لای قرآن جانماز پدر می آمد و خانه ای آکنده از مهر و شور و جنبش مادر . امروز خیابان پاستور، کوچه اختر را با دیوار فلزی حصر کرده اند. حصرای غیر قانونی که هیچ از پشت آن اطلاع نداریم.

می دانیم پدر و مادرمان در هیچ محکمه صالحی محاکمه نشده اند. می دانیم پدر و مادرمان اصلا جرمی مرتکب نشده اند. می دانیم وقتی دو در بزرگ فلزی سر خانه نصب کرده اند، معنای خوبی ندارد.می دانیم وقتی چراغی روشن نمی شود مفهوم خوبی ندارد.

دو هفته می گذرد از ندیدن شان. هیچ چیز نشنیدیم جز فحاشی و توهین و نگاههای سرد و یخی. نمی دانیم این درد را کجا فریاد بزنیم.

تنها می دانیم که خداوند یاور مظلومان است

می دانیم که نور زخورشید جو بو که برآید

دختران رهنورد و موسوی

پدر مادر محمد و بیژن آنشب چه غریب بودند. آری خانواده های ما آنزمان چه غریب و بی پناه بودند. و هنوز بعضیها آنزمان را دوران طلایی و نه دوران سرخ و خون آلود می نامند!! و شرم هم نمی کنند.

و اکنون فرزندان موسوی –نخست وزیر بقول خودش دوران طلایی امام!! – غریبند و من غریبی را برای هیچکس نمیخواهم. زندان و حصر خانگی را هم نمیخواهم. دلم میخواهد که موسوی و کروبی و تمامی آنها از چنگ جناح خامنه ای نجات پیدا کنند تا فرزندانشان غریب نمانند . ولی دلم میخواهد روزی برسد که همه نه فقط موسوی و کروبی و کسانی که در سالهای سیاه حکومت ولایت فقیه کاره ای بوده اند .بلکه تک تک ما، همه گروه ها و حزب ها و همه کسانی که حتی برای آزادی جنگیده اند. پاسخگوی خوب و بد اعمالشان در برابر مردم باشند و حداقل اگر به سئوالات ما جواب نمیدهند به سئوالات مردم پاسخ دهند که طی این سی و سه سال چه گذشت و هر کس چقدر در آنچه گذشت سهم داشت.

قلبم امشب با یادآوری این خاطرات بدجوری گرفته است. دلم میخواهد کسی باشد که سرم را بر شانه اش بگذارم و بغضم را گریه کنم. یاد محمود همسرم که شش ماه بیشتر نتوانستم آغوشش را تجربه کنم بر قلبم سنگینی میکند و از خود سئوال میکنم چه کسی غریب است؟

روزگار غریبی است نازنین

(منبع: سایت آزادی بیان)



# نامه ای به یک دوست تونس

## تونی نگری درباره ی انقلاب تونس



نامه ای به دوست تونس

۱۴ فوریه ۲۰۱۱

دوست عزیز،

بین این یک واقعیت است- بیست سال پیش زمانی که ما دوره دانشجویان را در پاریس می گذراندیم، نمی توانستیم تصور کنیم که انقلاب تونس ممکن است که شکل بگیرد و مسائل و مشکلات قانونی را، به شکل قیامهای اجتماعی در اروپای مرکزی، به چالش کشیده و بهم زند. من و شما با همدیگر، در مورد اخراج طبقه کارگر در معادن فسفر در جنوب تونس مطالعه و بحث می کردیم، -نشانه هایی از امواج بزرگ مهاجرت های داخلی و خارجی و تغییر شکل و دگرگونی تدریجی و آرامی که جایجایی صنعت نساجی اروپا عامل آن در کشور تونس شده بود- شما با تلاش زیادی، سعی داشتید تا ظرفیتهای تولیدی کشور را به من نشان دهی- و رای نساجی، تورسیم و صنعت نفت (که به تازگی شروع به توسعه نموده است)- همه چیز خیلی بسیار سریع اتفاق افتاد.

بیست سال پیش دنیا تازه ، آنهم به شکل بریده بریده و منقطع ، در حال آغاز بکار جهانی شدن بود، اما امروز تونس به نقطه ای رسیده که در حال تبدیل شدن به یکی از استانهای اروپایی، و در کنار آن، جهانی شدن است.

بیست سال پیش ما به سختی می توانستیم درکی از تغییر شکل و دگرگونه شدن کار صنعتی به طرف کار غیر مادی/ فکری، ذهنی را داشته باشیم ، ولی تونس امروزه دارای منبع عظیمی از چنین نیروی کار پیشرفته است.

بمدت بیست سال، نتولیرالها تغییر و تحولات وحشتناکی در سراسر بازار و نیروی کار و کارگر را به ما تحمیل نمودند. در پایان سیستم سنتی حقوق و دستمزد، و با پا به عرصه گذاشتن توده بی کاران و تغییرات غیر قابل تحمل در نظام پرداخت حقوق و مزایای کارگران: ۳۵ درصد از کارگران جوان کارگران فکری/ ذهنی هستند ، اما فقط ۱۰ درصد آنها استخدام هستند. علاوه بر آن حکومت تونس حملات بی پایانی را به رفاه اجتماعی تحمیل کرده بود، نابرابری های منطقه ای، اثرات فاجعه بار مهاجرت، توقف سرمایه گذاری خارجی و غیره... و با تمام این مسائل، در این بیست سال اخیر، حکومت مؤکدن سیستم دیکتاتوری شبه مافیایی را به نمایش گذاشته است. این حکومت در بیست سال اخیر تأکیدی بوده است بر فساد بی حد و حصر و سیستمی ظالمانه که با فریب و نیرنگ و بی رحمی ادامه عمرش را تضمین کرده بود- این حکومت فریبکار با تهدید و تکیه بر ترس دنیای غرب از رشد و پایه گیری اسلام سیاسی به خود مشروعیت داده بود و بی رحمی و سلطه طبقاتی اش سهم کارگران

و مردم صادق و شریف بوده است.

قیام جدید نقاط قوت بسیاری را بوجود آورده است، اما به چه شکلی می توان از آن استفاده کرد، به چه نحوی می توان این نیروهای عظیم را در یک جریان صحیح و اصولی علیه دشمنان قدیم و جدید - دشمنانی که در هر لحظه خودی نشان خواهند داد و ظهور خواهند کرد- بسیج کرد؟ استاد عزیز، آیا بحثهای جالب و خالصانه مان در مورد مردان خوشفکر عصر روشنگری که همدیگر را در جهت تدوین بهترین قانون اساسی برای مردم کرووایی، لهستان، و حتی جزیره کارولین به چالش کشیده بودند ، را بخاطر می آورید؟ حال چرا ما (بدور از شوخی و خنده) در مورد قانون اساسی و محتوای آن برای تونس جدید بحث و توضیحی نداریم؟

این بدان معنی نیست که کسی وجود ندارد که قادر به انجام چنین کاری باشد- یا غرق در افکاری مجرد و ایزوله شده حاصل از توطئه باشد، یا در چرخش و گردش فرهنگ سیاسی جهان (حتی بیشتر از ایتالیا) گیر افتاده باشد ، و یا هنوز در هراس و ترس از قیام باشد، و یا در لذت و رخوت حاصل از پیروزی باشد- بلکه بخاطر این است که صحبت کردن از «تونس امروز» و (صحبت کردن از حق و حقوق تازه در ساختن و تضمین و ارائه آن) به معنی صحبت کردن از اروپا هم می باشد. چه کسی می داند، شاید زمان آنهم رسیده باشد که اروپاییان هم خود را از قید و بند رژیمهای مستبدشان برهانند و آزاد نمایند.

با این حال، این یک واقعیت است که مشکل شما از این لحظه یک مشکل عمومی می باشد، و آن این است که یک قانون اساسی جدید برای « آزادی» نه تنها یک مشکل برای تونسیان است بلکه یک مشکل برای کل انسانهای آزاده و آزادیخواه است. برای شروع بحث، تلاش خواهیم کرد که با ارائه و بازتاب چندین بحث و گفتگو، نشستی را ترتیب دهیم که هر کسی قادر به مشارکت باشد. برای شروع، یادآور می شوم در جهت رسیدن به « دمکراسی واقعی»، یک « دمکراسی مطلق» همانند دمکراسی که ما از بیست سال پیش در آرزویش هستیم، دوست دارم به نکاتی تأکید داشته باشم که به نظر من از اهمیت بالایی نسبت به موارد دیگر برخوردار

هستند.

۱- ما باید تمام شاخه های کهنه قدرت مانند: قوه های مقننه، مجریه و قضائیه را حذف کرده و با فشار هر چه بیشتر کنترل دائمی را به قوه مقننه ای توانا و مستحکم- جدید- باز گردانیم و بدنبال آن با اضافه نمودن دو سازمان دولتی دیگر، یکی در بخش رسانه ای و دیگری در بخش بانک و امور مالی قوه مقننه را در جهت پیشبرد اهداف اصلی اش یاری نماییم.

قبل از هر چیزی، تصور یک رژیم دمکراتیک که در آن آزادی اطلاعات، ارتباطات، و احترام به افکار عمومی- برای ساختن جامعه ی آزاد- جایگاهی نداشته باشد، و یا سیستم سانسور و فیلترینگ در آن نقش داشته باشد، دیگر غیر ممکن می نماید. در طول قیام، ابتکارات آنلاین دارای اهمیت فوق العاده بود و این شیوه عمل باید بعنوان یک امکان عملی دائمی مورد محافظت قرار گیرد. این ابتکارات و عملکردها باید از تعدی دولت دور نگه داشته شود، و بعنوان شاهدهی بر اعمال دولت بصورت یک عملکرد دمکراتیک و دائمی وجود داشته باشد. اما این کافی نیست: قوه مجریه و احزاب سیاسی باید با استفاده از امکانات رسانه های قدیمی فعالیتهای مسدود و ممنوع شده را آزاد نموده و در اختیار جامعه قرار دهند و تنها یک راه برای اثبات این شکل از دمکراسی وجود دارد: « آزادی بیان»، آزادی بیان باید رها از قید و بند قدرت مالی و پول باشد. اطلاعاتی که از طرف رسانه ها هدایت و پخش می شود نباید صرفن نماینده و سخنگوی صاحب رسانه باشد، بلکه باید با افزایش بحث و تبادل نظر و برخورد و چالش افکار و تصمیم گیریها، حکومت مردمی را تضمین نماید.

آزادی بیان قرار نیست که تنها بعنوان یک «حق فردی» باشد، بلکه منظور از آزادی بیان، آزادی عمل جمعی است، خارج از تمام ظاهر سازی ها و تقلاهای سرمایه داری برای به تعلیق در آوردن این حق و تلاشهایشان برای تحت انقیاد در آوردن حق آزادی بیان. حق بیان آزاد و آزادی بیان باید به شکل یک قدرت سازنده و قانون قدرتمند و اساسی که دارای مشروعیت کامل می باشد به تأیید و تصویب برسد.

۲- بانکها و سیستم مالی، که به میمنت رشد

و ترقی سرمایه داری توسط نخبگان سیاسی و صنعتی کنترل می شود، تحت حاکمیت نئو لیبرالیسم امروز، دیگران کنترل هم به پایان رسیده و سیستم مالی/ پولی ارائه شده کاملن مستقل عمل می کند، و به این ترتیب مداخله اش در سیستم جهانی را مشروعیت می بخشد. در تونس، همانطور که شما عنوان کردید، در گذار به سمت دمکراسی، این بار در مسیر پیشرفته تری، سرمایه داری کنترل بر زندگی مدنی را بدست می گیرد. سرمایه مالی موضع تهاجمی تری در مورد ارتباطات در پیش گرفته است ، در حالی که انتظار داریم سانسور و حذف درجهت رشد و پیشرفت و بهتر شدن جامعه در پروسه رنگ باختن و اضمحلال باشد ، فرمهای جدیدی از کنترل شکل گرفته و در حال عمل است. بنابراین، در حال حاضر مشکل این است که به چه ترتیبی می توان از رشد رو به جلو این تحول جلوگیری کرد و آنرا متوقف کرد، و این سیستم بانکی را به سیستم خدمات عمومی و اجتماعی تبدیل کرد.

برای عملی کردن اینچنین هدفی باید تخصیص وجوه مالی و توسعه سیاستهای سرمایه گذاری بشکل توافق عمومی باشد و ابزارهای مالی در خدمت همگانی قرار گیرند. پر واضح است که این مستلزم ساخت و ساز نیروی قوی دمکراتیک و برنامه ریزی مالی، و هماهنگی با فعالیتهای قوای مقننه و مجریه است، در نتیجه قدرت پولی و مالی می تواند بدور از دسیسه ها و بازیهای اداری بانک مرکزی باشد، بانکی که وسیله ای در جهت خدمت به اهداف سرمایه جهانی عمل می کند. بدون شک این راه مشکلی است . ما نه تنها باید خود را به سمت بالاتر در جهت رشد و پیشرفت در مقابله با بانکداری محلی و داخلی بکشیم، بلکه باید در مقابل منافع سرمایه جهانی هم بایستیم و علیه آن مبارزه کنیم. این راهی است که ما باید مشتاقانه و با بیشترین تسلط و خواست در آن گام بگذاریم- با احتیاط ، اما با عزمی راسخ. به این ترتیب ما می توانیم اولین سنگ بنای قیام جهانی علیه لیبرالیسم نو و سرمایه جهانی را بنا نهیم. آیا این قیام به سر منزل مقصود خواهد رسید؟

نیویورک تایمز بلافاصله متوجه این موضوع شده است که: «یک انقلاب کوچک» مانند تونس می تواند نه تنها مغرب را شعله ور کند بلکه حتی جهان عرب را در بر گیرد. بهر حال، ما باید این را در نظر داشته باشیم که یک سلطان مستبد می تواند به آسانی (با مردم، اما بالاتر از همه اینها، بانکها و شرکتهای چند ملیتی) هم سازش کند، تا یک رهبر دمکرات. بهر حال به احتمال ضعیف، تونسیان در برابر انتخابات و همه پرسی قرار خواهند گرفت، این همان است که آمریکاییان پیش بینی اش می کنند. و اما پیش بینی ما: امروز تصور یک انقلاب دمکراتیک که عملی باشد غیر ممکن نیست، (فارغ از هر چیز دیگر) ملی شدن بانکها و تخصیص دوباره ، گام به گام بوسیله قوانین تصویب شده ملی قابل تعقیب خواهد بود. این تنها راهی است که می توان قدرت همگانی را به تصویب رساند. هدف و مأموریت سازمانهای مدیریت مالی دمکراتیک، تضمین رفاه عمومی مردم تونس، درآمد و حقوق تضمین شده، و همچنین ایجاد امکانات برای تحصیل کامل و رایگان و همچنین ارائه امکانات درمانی و پزشکی برای برآوردن نیازهای تمام شهروندان تونسی می باشد.

امروزه، هیچ آزادی واقعی وجود ندارد مگر آنکه





ریشه در منافع عامه مردم داشته باشد. این یک تضاد نیست که دیکتاتوری هر چیزی را که قابل خصوصی سازی بوده است، در تونس خصوصی کرده است- و همه این خصوصی شده ها دوباره باید به نفع عامه مردم اختصاص داده شود. دوست من «آ» آینده نسل جوان و بچه های تو با در گرو یکی شدن، همراهی و هماهنگی با منافع عامه مردم می باشد. بدون شک، فاجعه ای که شما با آن دست و پنجه نرم می کنید یک شبه محو و نابود نمی شود- زمانی که گرد و غبار ناشی از قیام فرو نشست، وقت آن می رسد که اولویتها خود را نشان دهند و تصمیمات لازم اتخاذ گردند. اما مکانیسم و هدف مشروع دولت تنها باید تکیه و تأکید و همگام کردن

خود با خواسته های عمومی باشد، و در این مسیر نباید پروژه را به اسلامگرایان واگذار کرد (در آن صورت نگرانی اصلی تو خواهد بود، دوست عزیز). بیاد داشته باشیم که اسلام گراها تحت پوشش و لوای تبلیغات نادرست رسانه ها و پروپاگاندای عمومی می توانند توسعه و گسترش یابند. ۳- سومین نکته ای که باید مورد توجه دولت باشد این است که، همانطور که شما بیان کرده اید، قیام تونس یک قیام اجتماعی بود که خارج از جامعه کارگری متولد شد و شکل گرفت. بن علی آنرا فهمیده بود، و با تمام این اوصاف جازه نداد که این قیام و شورش اجتماعی شکل سیاسی خود را بیان کند و به دنیا معرفی می شود، بعلاوه هر سیاستمداری بر این امر آگاه است که نیروی جوان بیکار همچون بمبی آماده انفجار است. چرا؟ جوانان / کارگران فکری، طبقه واقعی کارگر پسا-صنعتی امروز را تشکیل داده اند و به پشتوانه کار فکری شان می توان ادعا کرد که اینان کارگران



یا (پرداختن) یک سوسیالیسم درجه دو و یا اسلامی در جهت بهم ریختن تعادل به نفع خود، هیچ مشکلی ندارند. این قیام ظرفیتها و امکانات عملی خود را نشان داده است. این قیام باید مهارت و توانایی خود را در مقابله با قدرت جهانی و تجلی مدیترانه ای اش، ( که از هم اکنون یکی شدن و همگرایی شان در برابر خطر افزایشده قیام تونسیان و گسترش آن در مغرب، برخ می کشند)، نشان دهد

بیاد داشته باشیم (که این تنها دغدغه تو نیست رفیق): اگر ما کمیته ای عملی را تشکیل ندهیم، اسلام گرایی آنجا

هستند (چه تندرو و چه میانه رو) که می توانند سیاست را به داخل مساجد بکشانند. هر اندازه مردم بیشتری از نظر سیاسی دمکرات شوند و خواهان دمکراسی باشند ، ما انسهای سکولار بیشتری خواهیم داشت.

مدتی است که هوازه تازه ای را استنشاق می کنیم، جازه بده که اطلاعات و خبرهای جدید و به روز بیشتری را مبادله کنیم، حال ما منتظریم برای جنبش الجزایر تونی نگری

<http://antonionegriinenglish.negri-۱۴/۰۲/۲۰۱۱/wordpress.com/letter-to-a-tunisian-friend>

قدرت قانونگذاری و حکومتی نیازمند برگرداندن و سرپا نگه داشتن کشور بر روی پایه های اصلی اش می باشد و برای این مهم جوانان و گروههای انقلابی باید با سازماندهی مناسب در مکانها و جایگاههای ویژه و هر آنجایی که ممکن می باشد نقش مؤثر و عملی خود را ایفا نمایند. اما تمامی این اهداف تنها زمانی ممکن و عملی می شود که جوانان پیشرو و گروههای انقلابی از اشکال و فرمهای ایستای سیاسی / حکومتی پرهیز کرده و در نظر داشته باشند که: (حتی با حضور و امکان روشنگری و آگاه نمودن توده ها، پروژه قانون گذاری، که ما تا به حال در موردش صحبت کرده ایم، نمی تواند در کمتر از ده سال عملی گردد).

میزان انعطاف پذیری قدرت جهانی - بواسطه بانکها و نهادهای مرکزی اش - بواقع بسیار عالی است: در واقع این آقایان محترم در یافتن و

فاقد قدرت نیستند. جوانان راهها و روشهای خود را برای فائق آمدن بر ناامیدی که افراد ضعیفتر و اقشار مسن تر جامعه را در بر گرفته است را دارند. فرهنگ ناتوانی و بی قدرتی در خیابانهای تونس تبدیل به ضربه ای مهیب و ویرانگر گردیده است. جوان امروز اما، باید آگاه به این قضیه باشد که پروسه و روند انقلاب همچنان باز است تا زمانی که آنها قیام را به سر منزل مقصود که همانا تشکیل دولت مشروع و مردمی می باشد، برسانند. آنها نباید پروسه گذار قیام و تغییر شکل قانون اساسی کشور را به سردمداران و باصلاح نخبگان قدیمی واگذار کنند ( نه سوسیالیستها و دمکراتها و نه اسلام گراها ).

تونسیان بیشتر از آنکه به قانون اساسی احتیاج داشته باشند نیازمند یک سیستم قانونگذاری هستند. سیستمی که دربرگیرنده تمامی کشور از جمله نیروهای نظامی، قضائی و دانشگاهی باشد.

